

منکرات واقعی جمهوری اسلامی: وحشت از آزادی رهبران جنبش سبز

محمد سهیمی

مقدمه

در میان تمامی تحولاتی که در ایران دائماً در حال اتفاق افتادن هستند، دو موضوع بسیار مورد توجه و بحث قرار گرفته‌اند. موضوع اول بحث در باره حصر رهبران جنبش سبز، آقایان مهندس میر حسین موسوی و مهدی کروبی، و خانم دکتر زهرا رهنورد میباشد. آزادی این سه شخصیت شریف و ایران دوست به یک مطالبه ملی تبدیل شده است، که حتی محافظه کارانی مانند آقای علی مطهری را به واکنش و اعتراض واداشته است، که حمله بدنی به ایشان در صحن مجلس از آخرین نمونه‌های خشم و وحشت بنیاد گرایان و تندروها میباشد. در این میان، بجز چند نفر، هیچ کسی از اپوزیسیون خارج از کشور صحبتی در باره حبس چهار ساله این سه انسان و شخصیت شریف نمیکند.

موضوع دوم پیشرفت در مذاکرات هسته‌ای بین ایران و گروه ۵+۱ -- پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل به علاوه آلمان -- میباشد که آن نیز باعث وحشت بنیاد گرایان در ایران، علاوه بر نئوکان ها، لابی اسرائیل و عربستان و متحدان ایرانی آنها، شده است. آقای محمد جواد ظریف اخیراً گفتند که ایران و ۵+۱ به توافق بسیار نزدیک شده‌اند. در نتیجه بنیاد گرایان ایرانی تمامی قدرت خود، چه توان اقتصادی و ثروت‌های افسانه‌ای خود را که از طریق نامشروع بدست آمده، و چه قدرت سیاسی خود را که به دلیل اختناق بینظیر دوران ریاست جمهوری آقای محمود احمدی‌نژاد، سرکوب وحشیانه جنبش سبز، و حبس خانگی رهبران آن، بدست آمد، را در آستانه بر باد رفتن می‌بینند. بحث در باره موضوع اول مورد علاقه بنیاد گرایان ایران نیست، و از نظر آنان بحث در باره دومی فقط باید در باره "ضعف و ناتوانایی" تیم دیپلماتیک هسته‌ای دولت آقای حسن روحانی باشد، که از نظر نگارنده دارای هیچ پایه و اساسی در واقعیت نیست.

ولی یک موضوع مورد علاقه بنیاد گرایان طرحی است که مدت هاست در مجلس در دست بررسی است. هدف اصلی این طرح که نام آن "قانون سیانت از حریم عفاف و حجاب" میباشد، در حقیقت پوشش قانونی دادن به آنچه که حاکمیت مهمترین امر به معروف و نهی از منکر جامعه کنونی ایران میپندارد میباشد. البته، از زمان تاسیس خود، جمهوری اسلامی همیشه تحت پوشش دین در باره این امور به تبلیغ شدید پرداخته است، ولی به عقیده نگارنده اینکار جنبه سیاسی، و نه دینی، داشته است و برای کنترل نبض سیاسی جامعه، امنیتی کردن فضا، کنترل حرکات اجتماعی خانم ها، نمایش قدرت جناح تندرو حاکمیت، و مایوس کردن مردم از اصلاح طلبان بوده است، نه آن فضیلتی که پیامبر اسلام راجع به آن سخن گفتند.

شکی نیست که جامعه ایران، مانند هر جامعه دیگری، دارای منکرات -- کارهای ناشایست، غلط، و غیر قانونی - بسیاری است، و مانند هر جامعه دیگر نیازمند به اصلاح امور است بطوری که تعداد و تناوب آنها به کمترین مقدار خود برسند. ولی صرف نظر از هر جنبه ممکن آن، مگر پوشش و یا عدم پوشش موی خانم‌ها تنها مساله و یا منکر جامعه ایران است؟ اگر خانم‌ها با چادر مشکی و روبنده در جامعه حاضر شوند، و یا پوشش کامل دیگر داشته باشند بطوری که حتی یک موی آنها هم قابل دیدن نباشد، تمامی مسائل ایران، چه سیاسی، چه اقتصادی، و چه اجتماعی-فرهنگی حل خواهند شد؟ واضح است که

خیر. بنا بر این اینگونه قوانین نه تنها مشکلی در جامعه ایران را حل نخواهند کرد، بلکه به احتمال قریب به یقین به آنها خواهند افزود.

هدف مقاله کنونی بحث در باره فلسفه وجودی امر به معروف و نهی از منکر نیست، چرا که این موضوع در تخصص نگارنده نیست. ولی همانطور که آقای [یاتر استیوارت](#) قاضی دیوان عالی آمریکا آن جمله معروف را در ۱۹۶۴ گفت، "[آنها بجا می‌آورم، زمانی که آنها ببینم](#)"، ما نیز احتیاج به تخصص نداریم تا منکرات را بجا آوریم؛ کافی است که آنها را ببینیم. هدف این مقاله مطرح کردن یک لیست از "منکراتی" است که نهی و حذف آنها از جامعه به بهبود اوضاع در ایران بسیار کمک خواهد کرد. سپس نگارنده منکری را که از نظر خود بدترین و مهمترین است، یعنی حصر رهبران جنبش سبز، را مورد بررسی قرار خواهد داد.

منکرات سیاسی

لیست منکرات سیاسی جمهوری اسلامی بسیار طولانی است. در اینجا فقط لیستی از منکراتی که در مورد اوضاع کنونی ایران صادق هستند ذکر میشود. نکته مهم قابل ذکر این است که این لیست به هیچ عنوان کامل نیست.

حصر رهبران جنبش سبز، آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی و خانم دکتر زهرا رهنورد، بدون محاکمه عادلانه، و یا حتی روشن نمودن "اتهام" آنها.

تمرکز بخش بسیار مهمی از قدرت در نهادهای غیر انتخابی، بطوریکه مردم کوچکترین کنترلی بر آنها ندارند.

امتناع از برگزاری انتخابات آزاد.

برگزاری [دادگاه‌های نمایشی و استالینیستی](#) برای فعالان سیاسی، از قبیل [آنچه که در تابستان ۱۳۸۸](#) بعد از انتخابات ریاست جمهوری اتفاق افتاد، که نگارنده برای انعکاس آنها در خارج از ایران مقالات بسیاری به زبان انگلیسی منتشر کرد.

وفادار نبودن به احکام همان دادگاه‌های نمایشی، از قبیل [اعدام نزدیک به ۴۰۰۰ زندانی سیاسی](#) در ۱۳۶۷، ۱۹۸۸، که بسیاری از آنها سال‌ها در زندان بودند، و برای برخی از آنها حتی مدت مجازات آنها تمام شده بود.

دستگیری، محاکمه نمایشی، و زندانی نمودن صدها فعال سیاسی بعد از انتخابات ۱۳۸۸، فقط بخاطر اینکه حقیقت را بیان کرده بودند، و به تقلب در آن انتخابات اعتراض کرده بودند.

به شهادت رساندن حدود ۱۲۰ نفر از هموطنان معترض ما در جریان تظاهرات جنبش سبز. نگارنده در [یک مقاله انگلیسی](#) قادر بود که نام بیشتر این شهیدان را جمع آوری کند. همچنین قتل سه جوان معترض در بازداشتگاه کهریزک که حتی افشاگری در باره آن باعث زندانی شدن روزنامه نگار شجاع [آقای مهدی محمودیان](#)، عضو جبهه مشارکت و مسول اطلاع رسانی آن، شد. در باره این موضوع نیز نگارنده چندین مقاله به زبان انگلیسی منتشر کرد. به عنوان مثال، [اینجا](#)، [اینجا](#)، و [اینجا](#) را ببینید.

انکار وجود زندانیان سیاسی در ایران با دادن بر چسب "زندانیان امنیتی" به آنها.

امتناع از تعریف زندانی سیاسی و جرم سیاسی.

حبس کردن زندانیان سیاسی در زندانها و بند هایی از زندان ها که در آنها قاتلان، قاچاقچین، متجاوزان به عنف، کلاه برداران، و دیگر زندانیان غیر سیاسی حبس شده اند.

ندادن مرخصی به اغلب زندانیان سیاسی، در حالیکه مجرمان معمولی از چنین حقوقی برخوردار هستند.

حبس زندانیان در سلول های انفرادی برای دوران بسیار طولانی.

شکنجه های روحی و بدنی زندانیان سیاسی.

غیر قانونی نمودن گروه های اصلاح طلب، مانند جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب، گروه های ملی-مذهبی از قبیل نهضت آزادی، و گروه های سیاسی چپ سکولار بدون طی کوچکترین مراحل قانونی، حتی بر طبق قوانین خود جمهوری اسلامی.

واگذار کردن قدرت مطلق به شورای نگهبان، قدرتی که حتی در قانون اساسی خود جمهوری اسلامی نیز پیش بینی نشده است، برای حذف تمامی کاندیداهای مردمی از انتخابات گوناگون، نظیر انتخابات دوره های چهارم، هفتم، هشتم و نهم مجلس.

وجود دادگاه ویژه روحانیون، دادگاهی غیر قانونی که در قانون اساسی خود جمهوری اسلامی هم پیش بینی نشده است، برای کنترل روحانیون ناراضی.

وجود شورای انقلاب فرهنگی، یک شورای غیر قانونی که در قانون اساسی خود جمهوری اسلامی پیش بینی نشده است، برای کنترل دانشگاه ها و دیگر امور فرهنگی.

دخالت نیروهای مسلح در امور سیاسی، از قبیل فرستادن افسران و سرداران خود به مجلس، جلوگیری از انتخاب مهندس موسوی در سال ۱۳۸۸، و امنیتی کردن فضای سیاسی کشور.

منکرات اقتصادی

وجود مافیاهای اقتصادی، که بخصوص در دوران ریاست جمهوری آقای محمود احمدی نژاد رشد بیسابقه ای داشتند.

تاراج کردن منابع ملی با واگذار کردن شرکت ها و کارخانجات بزرگ تولیدی، معادن، و دیگر ثروت های ملی به شرکت های وابسته به سپاه، و همچنین به فرزندان، اقوام، و نزدیکان روحانیون مدافع نظام سیاسی و تندرهای سیاسی، به نام اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی خود جمهوری اسلامی و "خصوصی سازی" که به عمیق تر شدن فساد اقتصادی منتهی شد.

فساد عمیق در همه کشور، و نهادینه شدن آنها در کشور، همانطور که دکتر محمد رضا عارف، معاون آقای محمد خاتمی در دوره دوم ریاست جمهوری ایشان، [اخیرا گفتند](#).

تبعیض شدید اقتصادی و عمیق تر شدن هر بیشتر شکاف اقتصادی مابین طبقات کم درآمد کشور و ثروتمندان، که خود باعث بروز پدیده هایی از قبیل فحشا بطور بسیار گسترده شده‌اند.

باز گذاشتن دست شرکت‌های وابسته به سپاه و سرداران آن در امور اقتصادی، بطوریکه بخش عظیمی از فعالیت‌های اقتصادی توسط سپاه کنترل شده، و بخش بزرگی از بخش خصوصی واقعی را به ورشکستگی کشاند.

منکرات حقوق بشری

علاوه بر منکرات حقوق بشری در باره زندانیان و فعالان سیاسی که قبلاً ذکر شد، برخی از منکرات حقوق بشری جمهوری اسلامی از این قرار هستند.

وجود قوانین تبعیضی در باره خانم‌ها.

سعی در کم کردن نقش خانم‌ها در جامعه، و ممنوع کردن آنها از برخی از مشاغل، از قبیل قضاوت در دادگاه‌ها.

سانسور شدید و کنترل مطبوعات، بستن صدها روزنامه، هفته نامه، و دیگر نشریات در طول سال‌های گذشته، و زندانی نمودن بسیاری از روزنامه نگاران که کاری بجز گزارش دادن، تحلیل نمودن، و انعکاس دادن وقایع جامعه انجام نداده بودند.

جلوگیری از انتشار بسیاری از کتاب‌ها.

فشار بر هموطنان بهایی‌ها، زندانی نمودن متجاوز از ۱۳۰ نفر از رهبران آنها، محروم کردن فرزندان آنها از تحصیلات دانشگاهی، و عدم استخدام آنها در مراکز و سازمان‌های دولتی، در حالیکه آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری بر حقوق شهروندی کامل هموطنان بهایی‌ها [تاکید کردند](#)، و حتی محمد جواد لاریجانی، معاون قوه قضائیه هم اخیراً [مجبور به قبول آن شد](#)، اگر چه این هموطنان ما همچنان از بسیاری حقوق شهروندی خود محرومند.

تبعیض در باره بسیاری از اقلیت‌های قومی.

و، تقسیم تمامی مردم ایران به "خودی" و "غیر خودی" که از نظر نگارنده مهمترین تبعیض در باره مردم شریف ایران می‌باشد.

مهمترین منکر

از نظر نگارنده در حال حاضر یکی از بدترین منکرات حاکمیت در ایران حصر خانگی سه رهبر عالیقدر جنبش سبز می‌باشد. عراق نیست اگر این جنبش را یکی از گسترده‌ترین جنبش‌های تاریخ معاصر ایران

دانسته که در ردیف و هموزن جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری زنده یاد دکتر محمد مصدق و انقلاب ایران در ۱۳۵۷ (که بعد از پیروزی به انحراف کشیده شد) میباشد. همانطور که نگارنده در یک [مقاله انگلیسی در اولین سالگرد جنبش](#) شرح داد، یک دلیل عظمت این جنبش ایدئولوژیک نبودن آن بود که در نتیجه افشار عظیمی از مردم و همچنین فعالین سیاسی، از اصلاح طلب گرفته تا ملی-مذهبی، چپ سکولار، و دیگران از آن حمایت میکردند، و در عمر کوتاه خود تا زمانیکه بطور وحشیانه‌ای سرکوب نشده بود، دستاوردهای زیادی داشت.

در این میان، بر خلاف ادعای برخی، سه رهبر جنبش سبز نقش بسیار کلیدی در گسترش آن و همچنین دستاوردهای آن داشتند. برخی که در برج‌های عاج زندگی میکنند، ادعا دارند که، بعنوان مثال، میر حسین فقط بهانه بود و حامیان جنبش از ایشان برای ابراز نارضایتی خود استفاده میکردند. شکی نیست که در میان حامیان جنبش تعدادی از اینگونه هموطنان نیز حضور داشتند، ولی به نظر نگارنده تعداد آنها در ایران بسیار کم بود. بسیاری از بنیادگرایان و محافظه کاران به این نکته اذعان دارند. آقای احمد توکلی نماینده راستگرای مجلس [به صراحت از پایگاه اجتماعی وسیع میر حسین](#) سخن گفت. سرلشگر محمد علی جعفری، فرمانده سپاه پاسداران، [به صراحت گفت](#) که خط قرمز سپاه در انتخابات ۱۳۸۸ پیروزی اصلاح طلبان و میر حسین بود. بنیاد گرایان دیگر اخیراً اعتراف کردند که حصر خانگی سه رهبر جنبش سبز نه بدلیل اعتراض آنها به تقلب در انتخابات ۱۳۸۸، بلکه بدلیل هدف آنها [برای به وجود آوردن](#) شرایطی نظیر شرایط "بهار عربی" در ایران بود، چرا که در اوج آن "بهار" در مصر و تونس از مردم در بهمن ۱۳۸۹ دعوت کردند که ظاهراً برای حمایت از آن "بهار" به خیابان‌ها بیایند، که مردم هم پاسخ مثبت دادند که منجر به حبس سه رهبر شد. اخیراً هم [بنیاد گرایان اعلام کردند](#) که اگر اصلاح طلبان خواهان محاکمه قانونی و عادلانه میر حسین و آقای کروبی هستند، باید تضمین دهند که در صورت محکومیت مملکت دچار آشوب نمی‌شود، که خود واضح‌ترین اعتراف به وجود پایگاه اجتماعی وسیع برای رهبران جنبش، بخصوص شخص میر حسین است. آقای صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، هم اعلام کرد که حتی در صورت محاکمه رهبران جنبش سبز، [تربییون دادگاه در اختیار آنها قرار نخواهد گرفت](#) تا از آن طریق با مردم صحبت کنند.

چرا بنیاد گرایان از آزادی رهبران جنبش سبز و حتی محاکمه آنها وحشت دارند؟ همانطور که نگارنده در [یک مقاله در سال گذشته توضیح داد](#)، حاکمیت خوبی آگاه است که رهبران جنبش سبز قاطعانه بر مواضع خود پا فشاری کرده و در صورت آزادی سکوت نخواهند کرد. در عین حال حاکمیت به خوبی آگاه است که در صورت آزادی رهبران جنبش سبز جشن مردمی بسیار بزرگی در سراسر کشور برآه خواهد افتاد، و گروه‌های مختلف مردمی به دیدار آنها خواهند رفت. در آن صورت، نه تنها بی اساس بودن افسانه بنیاد گرایان مبنی بر "طرد" رهبران جنبش سبز توسط مردم بگونه مفتضحی آشکار خواهد شد، بلکه همان جشن آزادی و دیدارهای مردمی با رهبران جنبش خود نشان بزرگی از زنده، ولی زیر لایه نازکی از خاکستر بودن جنبش بزرگ سبز خواهد بود که بنیاد گرایان از آن وحشت کامل دارند. جالب اینجا بود که چند ماه پس از انتشار مقاله نگارنده، وبسایت‌های اصلاح طلبان داخل کشور گزارش دادند که وزارت اطلاعات در گزارشی که به آقای خامنه‌ای داده بود همانگونه تحلیل را در باره عواقب آزادی رهبران جنبش سبز مطرح کرده و نسبت بدان هشدار داده بود.

پنج سال پیش [نگارنده در یک مقاله انگلیسی](#) زندگی و تکامل سیاسی مهندس موسوی را بطور مفصل توضیح داد، و به دروغ‌های بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور در باره ایشان و نقش ایشان در کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۱۳۶۰ پاسخ داد، و بنا بر این نیازی به تکرار آنها نیست [آن مقاله همچنین

بصورت **یک فصل در یک کتاب** نیز منتشر شد]. آنچه که از نظر نگارنده مهم است این است که بر طبق اخباری که از ایشان در طول مدت حصر توسط خانواده ایشان منتشر شده است، میر حسین به تکامل سیاسی خود همچنان ادامه داده، و نسبت به حاکمیت و بنیاد گرایان حتی بیشتر از زمان انتخابات ۱۳۸۸ واقع بین شده است. این واقع بینی بیشتر را میتوان در مواضع ایشان دید که نسبت به دوران قبل از حصر بسیار قاطع تر و تندتر است. در عین حال، به نظر می‌رسد که ایشان، بدون نام بردن از آقای خامنه‌ای، موضع بسیار قاطع و روشنی نسبت به ایشان دارند، که در صحبت‌های ایشان قبل از دوران حصر کمتر وجود داشت. البته ایشان همچنان معتقد به اصلاح امور از طریق داخلی و بدون دخالت قدرت‌های خارجی هستند، که امثال نگارنده نیز از آن حمایت کرده و بدان ایمان دارند.

به نظر نگارنده، میر حسین یک سرمایه بزرگ ملی است. صداقت ایشان، پاکدستی اقتصادی ایشان، وفاداری ایشان به عهدی که با مردم بسته بودند، و قبول حصر وحشتناکی که بر ایشان و همسر ایشان، و البته به آقای کروبی، شیخ شجاع اصلاحات که نگارنده زندگی سیاسی ایشان را نیز **در یک مقاله انگلیسی بطور مفصل شرح داده است**، بخاطر این وفاداری تحمیل شده است، شجاعت کم نظیر، اگر نه بی‌نظیری، را لازم دارد، که هیچ یک از هموطنان ما که ناجوانمردانه به ایشان می‌تازند دارای آن نیستند.

اپوزیسیون "همسو" و رهبران جنبش سبز

در این میان موضع اپوزیسیون "همسو" که حامی تحریم‌های کمرشکن اقتصادی بر ضد مردم ایران، مداخله به اصطلاح بشر دوستانه، و تهدید نظامی است، نیز جالب است. این بخش از اپوزیسیون حتی برای متجاوزین به عنف و قاچاقچیان هم جنجال عظیمی برپا می‌کند، اعلامیه صادر می‌کند، و دستور "بسیج مردمی" میدهد، ولی از زمان به حصر رفتن رهبران جنبش سبز در چهار سال پیش چند بار این اپوزیسیون برای آنان بسیج شده است، به سازمان‌های بین‌المللی اعتراض کرده است، و غیره؟ چند مقاله توسط این بخش از اپوزیسیون در دفاع از رهبران جنبش سبز، و اصلاح طلبان برجسته منتشر کرده است؟ در باره این شجاعان از دیوار صدا بلند میشود، از این آقایان و خانم‌ها نه. چرا؟ بخاطر اینکه اعضای این بخش از اپوزیسیون همگی رویا رهبری کشور را دارند، و میر حسین و آقای کروبی را رقیب و مزاحم خود میدانند. ولی اگر حاکمیت به جنایت بزرگ اعدام این رهبران دست زد، ناگهان همه اینها قهرمان شده و اپوزیسیون "همسو" به سوگ آنها خواهد نشست. چقدر به زنده یاد آقای علی اکبر سعیدی سیرجانی در تلویزیون‌های لوس آنجلسی حمله شد؟ ولی به محض اینکه ایشان ناجوانمردانه در آذر ماه ۱۳۷۳ به قتل رسید، ناگهان از ایشان یک قهرمان ملی ساختند.

اگر آقایان موسوی و کروبی، خانم دکتر رهنورد و دیگر زندانیان سیاسی اصلاح طلب خوب و قهرمان باشند، که هستند، طرح اینها به شکست می‌انجامد. عدم حمایت از رهبران جنبش سبز که جای خود دارد، باید از آنها چهره ای جنایتکار هم درست کنند. به همین دلیل، بعنوان مثال، دائماً ادعا میکنند که میر حسین شریک جنایت کشتار زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷ است، در حالیکه ایشان از آن بی‌خبر بود، و زمانی که آگاه شد استعفای خود را تسلیم آقای خمینی کرد.

برخی از این گروه گذشته خود را نفی کرده‌اند، و اعلام کرده‌اند که آنچه که در گذشته بدان اعتقاد داشتند پوچ و بی‌اساس بوده است. از چپ افراطی به راست افراطی افتاده‌اند، و اگر چه ادعای لیبرال بودن دارند، ولی یک لیبرال واقعی هیچگاه مانند اینان موضع نمی‌گیرد، بخصوص در باره مداخله نظامی امپریالیستی در کشورهای دیگر. در حال حاضر نیز دست آنان خالی است، چون ده‌ها سال است که خارج از ایران

زندگی کرده‌اند، و کوچکترین قدمی برای مردم داخل کشور بر نداشته‌اند. همفکران آنها نیز در خارج از کشور هستند. بنا بر این هیچ یک از زندانیان سیاسی کنونی متعلق به طیف فکری آنها نیستند. ولی این جماعت ادعاهایشان از فلک گذشته است. خود را هنوز در صف مقدم مبارزه می‌بینند، البته در کنار سواحل اقیانوس اطلس و یا آرام. بنا بر این چکار باید کرد؟ باید سعی کرد که اعتبار زندانیان سیاسی کنونی را کم کرد، یا با بر چسب اصلاح طلب بودن، یا اتهام به گذشته دور آنها زدن، و یا به کلی آنها را فراموش کردن، مگر اینکه در زندان به شهادت برساند.

به همین دلیل اپوزیسیون "همسو" به افرادی تهمت می‌زند که سال‌های زیادی در جمهوری اسلامی زندانی بوده‌اند و هنوز هستند، یعنی نیروهای ملی و مذهبی. اینها نگرانند، چون پایگاه اجتماعی ایران به مهندس موسوی و آقایان کروبی، سید محمد خاتمی، ابوالفضل قدیانی، سید مصطفی تاج زاده، دکتر محسن میردامادی، دکتر محسن امین زاده، دکتر احمد زیدآبادی، و شجاعان دیگری نظیر آنها تعلق دارد، نه به اینها و "رهبران" آنها. به همین دلیل است که برای مجازات یک قاچاقچی دعوت به بسیج میکنند، ولی هرگز نامی از این مردان و زنان شجاع در زندان‌ها نمی‌برند، که مبادا باعث آزادی آنان شود.

برخی دیگر از اینها در گذشته فعال سیاسی و یا دانشجویی در ایران بودند و هنوز تمام اعتبار خود را در آن گذشته دور می‌بینند، در حالیکه مواضع کنونی آنها کوچکترین شباهتی با گذشته دور آنها ندارد. اینان هنوز خود را بعنوان "یکی از بنیان‌گذاران" این یا آن سازمان سیاسی و یا نظامی معرفی میکنند، یا با وجودی که، بعنوان مثال، از آقای رضا پهلوی دفاع میکنند، اعتبارشان کارشناس سیاسی این یا آن وزارت خانه در دوران آقای خاتمی، و یا عضو سابق این یا آن تشکل دانشجویی در گذشته دور بودن است. حال آنها کاملاً در تضاد با گذشته آنها است، ولی چون حال اینان دستاوردی برای اینها بجز مشاطه‌گری سیاست‌های امپریالیستی نداشته است، هنوز اعتبار خود را در گذشته دور "طلایی" خود جستجو میکنند.

اینان تروریسم را به دو دسته خوب و بد تقسیم کرده‌اند. مبارزه مسلحانه در دوران شاه را تروریسم ارزیابی میکنند، ولی حملات تروریستی بعد از انقلاب را توجیه میکنند، و از اسلام‌گرایان تروریست در لیبی و سوریه بعنوان نیروهای دموکرات حمایت میکنند. حال نیز که لیبی کاملاً ویران شده و بر طبق [اظهارات خود مقامات امریکایی](#) و غربی به مرکز ارسال اسلحه به نیروهای تروریستی در خاور میانه و شمال آفریقا تبدیل شده است، هنوز شجاعت قبول اشتباه خود را ندارند، چون در آن صورت باید تمامی "تحلیل"های خود را بی اعتبار اعلام کنند. اینها نیز از رهبران جنبش سبز تا زمانی که هنوز در حصر نبودند، استفاده ابزاری کرده، ولی به محض زندانی شدن، این شخصیت‌های شریف و ایران دوست را به کلی فراموش کردند.

در حالیکه مبارزه سهمگینی در ایران بین جناح‌های واقع بین و اصلاح طلب از یک طرف و بنیادگرایان و اقتدارگرایان از طرف دیگر در جریان است، که اکثریت عظیم کارشناسان غربی [هم از آن آگاه هستند](#)، و روزی نیست که جناح معتدل و اصلاح طلب به زندان و اعدام و برکناری تهدید نشود، اینان گل رژیم را یکپارچه جلوه میدهند تا همه چیز سیاه کامل شود. در اینکار از متحدان نئوکان خود و لابی اسرائیل و عربستان هم جلوتر هستند.

این بخش اپوزیسیون هیچ تفاوتی با بنیادگرایان تهران ندارد. آنها، مانند بنیادگرایان، ترجیح میدهند که میر حسین، آقای کروبی و خانم دکتر رهنورد به فراموشی سپرده شوند. همانطور که این بخش از اپوزیسیون، همسو با بنیادگرایان تهران، از حل مساله هسته‌ای ایران به وحشت افتاده‌اند. بنیادگرایان

تهران بزرگترین منکر را در حصر رهبران جنبش سبز مرتکب میشوند، و اپوزیسیونی که رویای رهبری دارد از آن با بی‌زبانی حمایت می‌کند.

اما بقول معروف بی‌مایه فطیر است. منتظر ماندن به امید اینکه دری به تخته‌ای خورد، مذاکرات هسته‌ای شکست بخورد، تحریم‌ها افزایش یابد، و بار دیگر گزینه نظامی مطرح شود، و یا رهبران جنبش سبز از صحنه خارج شوند، قدرت سیاسی را نصیب اینها نخواهد کرد، چرا که این جماعت دارای هیچگونه پایگاه اجتماعی در ایران نیستند.

کلام پایانی

در اسلامی که نگارنده بدان ایمان دارد مهمترین نهی از منکر نهی آزادانه و بدون ترس حاکمیت توسط مردم از جنایات سیاسی، اقتصادی و حقوق بشری است که بخشی از آنها در این مقاله ذکر شد. انجام چنین کاری فقط در یک نظام دموکراتیک امکان پذیر است. در عین حال، مهمترین وظیفه یک نظام سیاسی و دولتی که از آن نظام برمیخیزد سازمان دهی جامعه به نحوی است که بتواند بطور عادلانه پیشرفت کند، و پیشرفت عادلانه دراز مدت فقط در یک نظام دموکراتیک امکان دارد. یک نظام زمانی بطور واقعی دموکراتیک خواهد بود که قادر باشد حقوق کامل شهروندان را تضمین کرده و محترم بشمارد. به عقیده نگارنده، حق نهی آزادانه حاکمیت از اقداماتی که به حقوق حقه مردم آسیب میزند، و داشتن ابزاری که این نهی را اجرائی کند مهمترین حق شهروندان است. البته حذف این "منکرات" در زمانی روی خواهد داد که تعادل قوا ما بین جامعه معدنی و حاکمیت برقرار شود، که در آنصورت جامعه قادر خواهد بود که حاکمیت را وادار به عقب نشینی کرده و به اصلاحات عمیق و غیر قابل بازگشت وادار کند.

محل نزاع بین امثال نگارنده از یک طرف، و اپوزیسیون "همسو" و فحاشانی که در زیر مقالات امثال نگارنده با نام‌های مستعار به فحاشی می‌پردازند، از طرف دیگر، این نیست که آیا حکومت فقیهان یک نظام دیکتاتوری است؛ پر واضح است که این حکومت دیکتاتوری است. محل نزاع همچنین این نیست که آیا حکومت فقیهان مرتکب جنایت شده است یا خیر. همانطور که نگارنده بارها در مقالات خود، چه فارسی و چه انگلیسی، نوشته است، پرونده این جنایات کوه‌های عظیم و بلندی را میسازند. محل نزاع چگونگی جایگزین کردن این حکومت با یک نظام سیاسی دموکراتیک است.

امثال نگارنده ایمان دارند که این امر مهم باید توسط مردم ایران در داخل ایران و بدون دخالت قدرت‌های خارجی صورت گیرد، حتی اگر انجام آن سال‌های سال طول کشد، و مهمترین کاری که ایرانیان خارج از کشور میتوانند انجام دهند حمایت از خواسته‌های مردم در داخل ایران، و بلندگو بودن برای انهایی است که صدای آنها در ایران خاموش شده است. امثال نگارنده همچنین معتقدند که آمریکا و غرب متحدان مردم ایران نیستند، و فقط به دنبال تامین آنچه که منافع ملی خود می‌پندارند هستند. به همین دلیل، از ارتجاعی‌ترین و دیکتاتورترین رژیم‌ها در سراسر جهان در طول چند دهه گذشته حمایت کرده‌اند، از رژیم‌های افراطی راست در آمریکای لاتین گرفته، تا رژیم‌های محمد رضا شاه، عربستان سعودی، رژیم نظامی مصر، و امثال اینها.

در مقابل، اپوزیسیون "همسو" و فحاشان طرفدار تحریم‌های کمرشکن اقتصادی بر ضد مردم ایران، دخالت به اصطلاح بشر دوستانه در منطقه که حاصل آن تا کنون چیزی بجز خونریزی و ویرانی بوده، تهدید نظامی، و متحد شدن با ارتجاعی‌ترین نیروهای غرب، از قبیل نئوکان‌ها هستند. اینان همچنین از

آمریکا و غرب فرشته بیگناه نجات ساخته، هیچگونه انتقادی از سیاست‌های خارجی مخرب آنها را بر نمیتابند، و خواهان دنباله روی کورکورانه از آنها هستند. یک ایران دوست، و حتی یک آمریکا دوست واقعی این شیفتگی کورکورانه را رد کرده و بدنبال انتقاد سازنده و مثبت از اینگونه سیاست هاست.

نگارنده از خوانندگان گرامی دعوت می‌کند که بلاگ انگلیسی هفتگی او را [در اینجا](#) مطالعه کنند؛ برای دریافت آخرین خبرها و تحلیل‌ها در باره ایران و بقیه خاور میانه، هم به فارسی و هم به انگلیسی، از وبسایت او، [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#) بازدید کنند، و مصاحبه‌ها و دیگر برنامه‌های تلویزیونی او را [در اینجا](#) تماشا کنند.